



قسمت یازدهم

شَيْخِ دُعَاكَ

ابو سنزه

تمالی

آیت الله ایزدی نجف آبادی

اصرار و التماس بدرگاه خداوند

«فَوَعِّزْكَ يَا سَيِّدِي لَوْتَهَرْتَنِي مَا تَرَحُّتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا
كَفَلْتُ عَنْ تَمَلُّكَ لَنَا أَنْتَهُ الْإِلَهِيُّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ
وَكَرَمِكَ».

بهرت قسم که هر چند مرا از درگاهت برانی سوی دیگر
نخواهم رفت و از تملق و درخواستهای عاجزانه ام از تو
دست بردار نیستم بخاطر شناختی که از بخشش و
بزرگواریت بمن رسید.

قهر بر پایه مهر و غضب بر اساس رحمت

در این دوسه جمله از دعا مطلبی بنظر می آید که نباید از نظر دور
داشت و آن این است که قهر خداوند بر بنده اش بر پایه مهر او و
غضب او بر اساس رحمت او است.

به این معنی که ذات مقدس پروردگار اگر بر بنده غضب کرد نه
این است که مخالفت بنده ضرری به خداوند زده و بالنتیجه خدا را از
آن بنده عقده در دل پیدا شده که بجهت گشودن عقده و خنک شدن
دل، بنده را طرد یا عذاب کند.

بلکه چنانچه در بین افراد بشر نیز گاه می شود که مهر و محبت و
لطف و عنایت به صورت قهر و غلبه جلوه می کند چنانکه در پدران
مشاهده می کنیم که لطف حکیمانۀ آنها نسبت به فرزندان شان اقتضای
دارد که فرزند خودشان را از همان دوران کودکی زیر نظر داشته باشند
و احتیاجات او را تامین کنند مخصوصاً که در امر تربیتشان کوشش
کرده و آنها را به مراکز تعلیم و تربیت بپارند همین لطف حکیمانه
در بعض موارد (مثلاً موقعیکه فرزند به مدرسه نرفت) به صورت قهر و
تشبه جلوه کند. بهمین منوال رحمت بی پایان خداوندی که سراسر
جهان هستی و جریانات عالم، جلوه این رحمت بی پایان است و
نمودی از الطاف او است و نعمتهائی که می بخشد بر اساس تفضل و
بخشایش است، نعمتهایش نیز بر پایه احسان است.

اگر بنده را چند صباحی از در خود براند بسا همان راندن
بدینجهت باشد که بنده روی نیاز بدرگاه او آورد تا او را قابلیت ورود
بحریم قدس حاصل شود.

این معده بنده تقصیرکار رانده شده است که در حین
رانده شدگی با در نظر گرفتن جود خداوندی و شناخت کرامت هر چه
بر تضرع و ابتهال خود بیفزاید باشد که کرم الهی بجوش آمده او را
دستگیری نماید. چه خوب گفته حافظ شیرازی:

میان عاشق و معشوق فسق بسیار است

چه بار ناز نماید شما نیاز کنید
شاید اینکه در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا من سبقت
رحمته غضبه». ای آنکه رحمت او بر غضبش پیشی گرفته، همین
معنا باشد که سبقت و پیشی گرفتن رحمت بر غضب سبقت ذاتی دارد
و رحمت او علت و پایه غضب او است.

بنابراین اگر بگوئیم: لطف و غضب خداوند هر دو دوست داشتنی
است که بقول ملای رومی:

عاشقم بر قهر و بر لطفش بسجد

ای عجب من عجب من عاشق این هر دو ضد



سخن به گزاف نگفته ایم.

و اگر گفته شود: زهری که او بکاممان بریزد تریاق و از شربت غیر، بهتر و زخمی که او بزند از مرهم دیگر اولی است چنانچه حافظ می گوید:

گرم نوزخم زسی به که دیگری مرهم

گرم نوزهر دهی به که دیگری تریاق

بازی جا نگفته ایم.

خلاصه آنچه از دوسه جمله دعا که عرض می کند: هر چند مرا از در خانه ات برائی رو بکوی دیگری نیاورم و از درخواست عاجزانه بجهت شناختی که از جود و کرم تو دارم دست برنمی دارم، چنین بدست می آید که گرچه در پیش خلق دست سوال دراز کردن بد و بدتر از الحاح و اصرار است اما الحاح و اصرار بدرگاه خداوند و بالنتیجه بخشایش او را بدست آوردن پسندیده او است.

«وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَتَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ لَا تُسْئَلُ عَنْ فِعْلِكَ وَلَا تُنَازَعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا تُنَازَعُ فِي أَمْرِكَ وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَلَا يَعْزِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ».

تنها تویی که هر چه بخواهی انجام می دهی، هر که را بخواهی بهر عذابی، عذاب دهی و بهر گونه که بخواهی عذاب می دهی، و هر که را بخواهی به هر رحمتی و بهر گونه ای رحمت می کنی، در کارت مورد سوال و بازخواست نیستی (چون نقطه ضعفی که سوال برانگیز باشد نداری) در ملک و حکمرانی تو کسی را نمی رسد که با تو سرزاع داشته باشد و احدی را در امر شوشرکی و در حکم توفضیستی نیست و در تدبیر و اداره امر جهان به هیچ کس نمی برازد که لب به اعتراض گشاید.

در این قسمت از دعا چند مطلب مورد توجه است:

قدرت ناقه خداوند

مطلب ۱- قدرت تامه خداوند که به هر چیز و هر چه مشیتش تعلق بگیرد نقص و نارسائی ندارد که «بفعل ما یشاء و بحکم ما یرید»- هرکاری را که خواست انجام می دهد و هر حکمی را که خواست اجرا می کند و بالنتیجه بر امر خود مسلط که «والله غالب علی امره»، روی این اصل اگر کسی را (به مقتضای عدالتش) خواست عذاب کند بهر عذابی و بهر گونه می تواند و اگر (به رحمتش) کسی را

خواست رحمت کند هر گونه که بخواهد رحمت می کند.

نظام حاکم بر جهان

مطلب ۲- از آنجائی که سراسر جهان هستی و نظام حاکم بر آن از قدرت بی نهایت و علم بی پایان خداوندی نشأت گرفته است هیچ گونه عیب و نقطه ضعف که سوال برانگیز و جای ایراد باشد در کار خداوند نیست و اگر نقصی و ضعفی بنظر آید از دیدگاه تنگ ما است. در اینجا به دو نکته مهم باید توجه داشت:

۱- روی این اصل که جهان خلقت از ذات بی عیب و علم و قدرت بی نهایت حق سرزده است تام و تمام است و کاملتر از این جهان تصور نمی شود و نه این است که جهان کاملتری تصور می شود ولی خداوند بوجود نیاورده که معنای چنین تصویری این است که خداوند از افاضه فیض کاملتری بخل ورزیده است و این تصور درباره خداوند روا نیست.

۲- چنین نباید تصور کرد که در نظام تام و تمام و کامل حاکم بر جهان هستی خداوند از غیر خودش اقتباس و اخذ کرده باشد و جهان را برطبق آن نظام آفریده باشد (مثلاً در حال عدم عالم هستی و عالم ثبوت نظامی بوده و آن نظام و نقشه را بر جهان حاکم نموده باشد) بلکه اساساً غیر خداوند هر که هرکاری را برنظام خوبی انجام داد نظم کار خود را از کار خداوند گرفته و برداشت کرده است. در یک جمله باید گفت که: در حقیقت نظام پیرو فعل خداوند است نه فعل خداوند پیرو نظام. و مخفی نمازند که در این مطلب نکته دوم، نمیخواهیم سخن اشاعره را که آورده، گزاف و جزاف برای خداوند قائل هستند بگوئیم و توضیح بیشتر این مطلب در جای دیگر باید داده شود.

در هستی قدرت مقاوم با قدرت حق نیست

مطلب ۳- با در نظر گرفتن قدرت بی نهایت حق تصور نمی شود که هیچ قدرتی نمی تواند در مقابل قدرت حق مقاومت کرده و حق را از اجراء حکمش مانع شده یا ضدیت نماید یا در کاربرد مشیت الهی کندی ایجاد نماید چنانچه در دعای افتتاح هست: «قهر بعزته الأعضاء وتواضع لعظمته العظماء فبلغ بقدرته ما یشاء»- بعزت خودش قدرتمندان را مغلوب نموده و عظیم ترین موجودات در مقابل عظمتش خاضع اند و از این رو با قدرتش بهر چه بخواهد می رسد. جمله: «لا تضاد فی حکمک ولا تنازع فی ملکک» گویای همین مطلب است.



پیروی دستگاه هستی از امر حق از روی طوع و رغبت است

مطلب ۴- گذشته از این که در جهان هستی هیچ گونه قدرتی مقاوم با قدرت حق نیست، علاوه بر این در تمام مراحل هستی که امر الهی در جریان موجودات جهان تمکینشان از امر حق از روی طوع و رغبت است و این از این جهت است که تسلط و نفوذ قدرت خداوند در جهان تسلط اعتباری از قبیل تسلط فرمانده لشکر بر افراد زیر امر خود نیست بلکه تسلط حقیقی و تکوینی است. مثال ساده آن تسلط روح و نفس انسان بر قوا و اعضاء و جوارح است که همچنانکه اعضاء و جوارح و قوای نفس در عین اینکه تکویناً به اطاعت نفس هستند و تخلف نمی توانند بکنند علاوه بر این آثار و افعال قوای نفس منافی و ناملازم با طبع قوی نیست. همچنین قوای فعاله جهان هستی چه فاقد شعور باشند و چه با درک و شعور، همه مسخر حق و لشکریان او و در اجراء فرمان تکوینی حق با طوع و رغبت هستند چنانچه در آیه ۱۰ سورة سجده می فرماید: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اَنْتِ بِطَوْعِهَا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (به فرمان تکوینی خود) فرمود که ای آسمان و زمین شما تحت فرمان آید، چه با رغبت یا بی میلی؛ آنها عرضه داشتند که با کمال شوق و رغبت می آئیم.

«لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَفْرُتُ يَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»:

امر خلقت جهان برای تست که چه با برکت و غیر است پروردگار جهانیان.

«بِإِذْنِ رَبِّكَ هَذَا مَقَامٌ مِنْ لَدُنْكَ وَأَنْتَ جَارٌ بِكَرَمِكَ وَالْقَلْبُ إِحْسَانُكَ وَتَعَمُّكَ»:

پروردگار من این موضع دعا و تضرع و مسکنت بدرگاه تو مقام و موضع کسی است که پناهنده به توشه و در جوار کرم تو آمده و با احسان و نعمت تو خو گرفته است.

«وَأَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ غَفْوُكَ وَلَا يَنْفُصُ فَضْلُكَ وَلَا تَقِلُّ رَحْمَتُكَ»:

تنها بخشنده ای که عفو و ضیق و فضل ناقص و رحمت کم نیست تویی.

«وَقَدْ تَوَقَّفْنَا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَالْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

«وَالرَّحْمَةِ الْوَالِيَةِ»:

ما بخاطر عفو که تازگی ندارد و به فضل بزرگ و رحمت و اسعادت بتو مطمئن و دلگرم شده ایم.

«أَفْتُرَاكَ يَا رَبُّ تُخَلِّقُ ظُلْمُونًا أَوْ تُخَيِّبُ أَمَانًا كَلَا يَا كَرِيمٌ فَلَيْسَ هَذَا ظُنَّا بِكَ وَلَا هَذَا فَيْكٌ ظَمَعْنَا»:

پروردگارا (با اینکه چنین گمانهای خوبی بتو داریم) راستی خود را چنین می بینی که گمانهای ما را جامه عمل نبوشی و امیدهای ما را ناامید کنی نه چنین است گمان ما درباره تونه چنین است و طمع ما از تو غیر این است.

«بِإِذْنِ رَبِّكَ إِنَّا لَنَّا فَيْكٌ أَقْلًا ظَلِيمًا كَثِيرًا إِنَّا لَنَّا فَيْكٌ رَجَاءٌ عَظِيمًا غَضَبًا كَثِيرًا وَتَخَنٌ نَرْجُو أَنْ تَسْتَرْ عَلَيْنَا وَدَعْوَاتُكَ وَتَخَنٌ نَرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقَّقَ رَجَائِنَا قَوْلَانَا»:

پروردگارا آرزوی بس دراز و امید بی بس بزرگ. چه آمدی، آن اینکه این ما (با این پستی و حقارت) مثل تویی را (با این عظمت) نافرمانی کرده ایم امید این داریم که گناهمانرا ببوشانی و این ما (که ضعیفیم و کوچکیم) تو را میخوانیم بامید این که جوابمان دهی (خواهش چنین است) مولای ما، امیدمانرا تحقق بخش.

«قَفَدَ عَلَيْنَا مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَلَكِنْ عَلِمْنَا فِينَا وَعَلِمْنَا بِأَنَّكَ لَا تَضْرِبُنَا عَنْكَ وَإِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَعَلَى الْمُدْبِئِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَامْنُنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَجُدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُخْتَلِجُونَ إِلَى نَيْلِكَ»:

حقاً که ما میدانیم با این اعمالمان چه پاداشی استحقاق داریم (کیفر و عذاب)، اما هم خود میدانستی و هم ما میدانیم که تو ما را از خود نمی گردانی، گیرم که ما مستوجب رحمت تو نیستیم اما تو با وسعت فضل اهل اینکه بر ما و همه گناهکاران تفضل کنی هستی، پس بیا و بر ما به آنچه تو خود اهل آن هستی بخشایش کن که بجوائز تو نیازمندیم.

ادامه دارد